

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال سوم، شماره دهم، زمستان ۱۳۹۸

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

فتحیه‌السادات کارآموز<sup>۱</sup>؛ دکتر رضا اشرف‌زاده<sup>۲</sup>؛ دکتر مجید تقوی<sup>۳</sup>

## چکیده

کرامت در فرهنگ عرفان اسلامی از اصطلاحات و مفاهیم پرکاربرد است و تنها در سطح نظری متوقف نمانده و در سیره عملی عارفان مسلمان نیز، نمودار شده است. اهل معرفت برای تأمین اهداف مختلف شخصی و اجتماعی از کرامت بهره برده‌اند. ما در این مقاله بر آنیم تا بر اساس نظرات دو شخصیت نامی در حوزه عرفان اسلامی؛ یعنی علی بن عثمان هجویری و ابوالقاسم قشیری به زمینه‌های کاربردی کرامات در سیره عملی اهل تصوف بپردازیم. بدین منظور، از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده و گردآوری اطلاعات با استناد به منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است. همچنین، جامعه آماری پژوهش، کتاب‌های کشف‌المحجوب و رساله قشیریه می‌باشد. کرامت در نظرگاه هجویری و قشیری، دو بعد فردی و اجتماعی دارد؛ به این معنا که عارفان گاهی برای تحقق خواسته‌های شخصی و گاهی برای نفع عمومی از کرامت استفاده کرده‌اند. در مجموع، زمینه‌های مشترک کاربردی در دو اثر مذکور عبارتند از: ذهن‌خوانی و فراست؛ تصرف در نیروها و عناصر طبیعت؛ شنیدن ندای هاتف؛ صحبت با پیامبران در حیات و ممات؛ ارتباط با حیوانات و شفای بیماران. وجوه تمایز کاربردی کرامت در این دو اثر، تنوع و گستردگی بیشتر رساله قشیریه و تعدد مصداق‌ها و شاهد مثال‌های آن نسبت به کشف‌المحجوب و برجسته‌تر بودن وجه نظری اثر هجویری است. دیگر آن‌که هجویری به کراماتی چون: گفت‌وگو با خداوند و نقش بستن عبارت بر بدن شیخ متوفی اشاره کرده و در اثر قشیری از کراماتی چون: اطلاع از غیب، تصرف در اشیاء، گفت‌وگوی شیخ با درخت و مرگ و حیات ارادی، سخن به میان آمده است.

**واژگان کلیدی:** کشف‌المحجوب، رساله قشیریه، کرامت، عرفان اسلامی، مشایخ.

---

۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، ایران،

f.sadat.karamooz@gmail.com

۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران،

[Dr.reza.ashrafzadeh@gmail.com](mailto:Dr.reza.ashrafzadeh@gmail.com)

۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران،

[smtb33@yahoo.com](mailto:smtb33@yahoo.com)

## ۱- مقدمه

کرامت از جمله مهم‌ترین مفاهیم پرتکرار در گستره عرفان اسلامی است که موافقان و مخالفان بسیاری دارد. با توجه به اهمیتی که بحث کرامت نزد صوفیان مسلمان دارد، می‌توان گفت هرچه مرتبه معرفتی شیخ بالاتر باشد، کرامات او نیز عجیب‌تر و به تبع آن، مقام ولایی‌اش عظیم‌تر خواهد بود. از این‌رو، بسیاری از مریدان و سالکان اقدام به کرامت‌سازی کرده‌اند و با ساختن حکایت‌های جعلی و درآمیختن آن با واقعیات، تصویری قدیس‌گونه از پیرشان ارائه داده‌اند و کرامت، کانون اصلی شخصیت حقیقی و برساخته آن‌ها شده است؛ به عبارت دیگر، افراط در این کار، باعث پیدایی چهره‌ای باژگونه و متفاوت از شیخ و پیر شده است. همین موضوع باعث شده است بسیاری از عارفان، کرامت را شگردی شیدانه برای رسیدن به قدرت و ثروت بدانند که از سوی برخی صوفی‌نماها اعمال می‌شود. این دیدگاه زمانی قوت بیشتری می‌گیرد که بدانیم بعضی رفتارهای صوفی‌نمایان مرائی مدعی کرامت، خلاف موازین شریعت بوده است. از این‌رو، برخی شخصیت‌های عارف با آسیب‌شناسی این مقوله، مباحثی را در آثار خود، درباره واکاوی آن در نظر گرفتند و با افشاگری‌های بسیار، دکان سوءاستفاده‌گران از کرامت را بی‌رونق کردند. از تندروی‌هایی که برخی صوفیان اهل ظاهر بدان مبتلا شده‌اند، که بگذریم کرامت نمودهای مطلوب بسیاری هم دارد. به این معنا که عارفان راه‌بلد و مجرب که عمری را به ریاضت و مجاهده مشغول بوده‌اند، به درجه‌ای از ایمان و قدرت معنوی و جسمانی می‌رسند که قادر به انجام اموری و رای توان بشر عادی می‌شوند و به دلیل بهره‌مندی از این ویژگی خارق‌العاده، ارتباط محکم‌تری با خداوند برقرار می‌کنند و موجب هدایت بسیاری از سالکان مبتدی می‌شوند.

## ۱-۱- بیان مسأله

کرامت در کتب متقدم و متأخر صوفیه بازتاب ویژه‌ای داشته و با تحولات قابل تأملی مواجه شده و از یک اصل معرفتی و شناختی در ابتدای امر، به مقوله‌ای آمیخته به خرافه و افسانه بدل شده است. با این حال، بخش مهمی از مباحث عرفان اسلامی بر مبنای کرامات شیوخ شکل گرفته و رواج پیدا کرده است. علی بن عثمان هجویری در

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

کشف‌المحجوب و ابوالقاسم قشیری در رساله قشیریه مجموعه‌ای از کرامات مربوط به اولیاءالله را ثبت و تشریح کرده‌اند. مؤلفان با نگاهی هوشمندانه و طراحی‌شده، از ظرفیت‌های این مفهوم بنیادین عرفانی استفاده کرده و وجوه پیدا و پنهان شخصیت عارفان را تشریح کرده‌اند؛ بنابراین، بازتاب کرامات در دو اثر یادشده کاملاً در راستای تحقق اهداف مؤلفان؛ یعنی افزودن بر گستره شناخت مخاطبان عام و خاص قرار دارد. کیفیت قلم آن‌ها در این کتاب‌ها به گونه‌ای است که افزون بر مخاطبان آشنا به مباحث عرفانی، آن دسته از افرادی که با آن بیگانه هستند نیز نسبت به مرام و مسلک اهل معرفت آگاهی پیدا می‌کنند. با توجه به این توضیحات، مسأله اصلی مقاله حاضر، بررسی زمینه‌های کاربری کرامات و ارائه دسته‌بندی کلی و جزئی از این مقوله در کشف‌المحجوب و رساله قشیریه است تا به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که شاخصه‌های کلی و جزئی کرامت‌های ذکرشده در آثار مذکور چیست و عارفان چه اهدافی از کاربری آن در نظر داشته‌اند؟

### ۱-۲- روش تحقیق

این مقاله بر اساس روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای تدوین شده است. ساختار پژوهش به این صورت است که ابتدا رویکردهای مشابه هجویری و قشیری در باب کاربری کرامات بررسی و در ادامه، آراء غیرمشترک این دو عارف بازنمایی شده است.

### ۳-۱- پیشینه پژوهش

بررسی‌ها نشان از آن دارد که در چند تحقیق به کیفیت ادبی حکایات کرامت‌آمیز در اثر هجویری پرداخته شده است. سهیلا روستایی و احمد رضی در مقاله خود، نظام داستان‌پردازی در حکایت‌های کوتاه کشف‌المحجوب را بررسی کرده‌اند. از دید نویسندگان، در این حکایت‌ها می‌توان ویژگی‌هایی چون: گزینش لحظه‌ای خاص از هر موقعیت، طرح ساده، ایجاز و کوتاهی روایت، محدودیت صحنه‌پردازی، کم بودن تعداد شخصیت‌ها، محدودیت تعداد وقایع، بازنمایی روایت به زبان ساده و پرهیز از عبارت‌پردازی را یافت که با شاخصه‌های مینی‌مالیسم معاصر هم‌خوانی دارد. این

پژوهش به سال ۱۳۹۰ در دوفصل‌نامه ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء چاپ شده است. در مقاله دیگر، محسن وثاقتی جلال، شگردهای هجویری برای باورپذیری حکایت‌های شگفت‌انگیز را با مؤلفه‌های رئالیسم جادویی مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده است که دو شیوه اصلی نویسنده برای عینیت بخشیدن به این حکایات عبارتند از: ۱. استفاده از امکانات زبانی و ادبی ۲. استفاده از عناصر داستانی و اندیشه‌های بنیادین. این مقاله سال ۱۳۹۶ و در شماره ۲۵ مجله عرفانیات در ادب فارسی منتشر شده است. درباره مقایسه کرامات کشف‌المحجوب و رساله قشیریه، مریم محمدزاده در مقاله‌ای با عنوان «صور نوعی کرامات منسوب به اولیاء در کشف‌المحجوب و ترجمه رساله قشیریه» که سال ۱۳۹۳ در کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی منتشر شده، کرامات مندرج در دو اثر مذکور از دید تنبیهی و غیرتنبیهی بازنمایی شده است. همچنین، در بخش اصلی مقاله، تحلیلی درباره کیفیت کرامات دیده نمی‌شود و نویسنده تنها به ذکر چند مصداق از دو کتاب، بسنده کرده است. در پژوهش حاضر، ضمن آن‌که سعی شده است با نگاهی تحلیلی، اهداف و اغراض اولیه و ثانویه صاحبان کرامات بازگو شود، مقوله کرامت و رای چهارچوب تنبیهی و غیرتنبیهی بازکاوی شده و دسته‌بندی‌های جدیدی ارائه شده که در مقاله مذکور مغفول مانده است.

## ۲- بحث اصلی

### ۲-۱- رویکردهای مشابه هجویری و قشیری در باب کاربست کرامات

#### ۲-۱-۱- ذهن خوانی و فراست

کلمه فراست، صورت فارسی «فراسه» عربی است. از دید واژگانی، هم‌معنا با کیاست و فطانت و به معنای باریک‌بینی و تیزبینی است. در اصطلاح هم نیروی پی بردن از صورت به سیرت، یا نیروی ادراک باطن برحسب نشانه‌ها و امارت است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل) درباره ریشه و معنای بنیادین فراست دو نظر کلی وجود دارد: ابن فارس باور دارد که فراست به معنی باریکی است (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ذیل مدخل فرس) و ابن‌منظور ضمن تأیید این معنا، فراست را در معنای اصلی با اسب مرتبط می‌داند که این علم و مهارت، توسعاً به معنای بصیرت است. (ابن منظور، ۱۴۰۸ ق: ذیل مدخل

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

فرس) فراست یکی از انحاء معرفت عرفانی و دقیق‌ترین و ناب‌ترین آن‌هاست و برخلاف گفتمان عرفی، مبتنی بر تجربه و استقرا و قیاس جلی و خفی و از این دست امور نیست تا دچار تعارض ادله و یا نقصان تجربه و در نتیجه، دست‌خوش خطا شود؛ بلکه بازبسته ایمان است و به حسب درجات ایمان و بر پیوستار مراتب قرب و بُعد، درجات مختلفی می‌یابد. (نیکویی و بخشی، ۱۳۸۹: ۱۴)

این مقوله که در متون عرفانی اسلامی از آن با عنوان کرامات اولیاءالله یاد شده، در کشف‌المحجوب بازتاب داشته است. هجویری در اثر خود به ذکر حکایت‌هایی می‌پردازد که محوریت آن، فراست مشایخ است. در حکایت ذیل، راوی می‌گوید که از پیری شنیدم که روزی راهی مجلسی شدم تا از حال متوکلان و مریدان جويا شوم. دستاری طبری بر سر داشتم و برای من عزیز بود و دلپسته آن بودم. بی‌آن‌که در این باره با کس دیگری سخنی گفته باشم، از شیخ پرسیدم که معنای توکل چیست؟ شیخ گفت: توکل به این معناست که طمع نوری و وابسته دستار نباشی: «از پیری شنیدم کی روزی به مجلس وی اندر آمدم به نیت آن کی بپرسم از حال متوکلان. وی دستاری نیکوی طبری در سر داشت. دلم بدان میل کرد، گفتم: ایها الشیخ توکل چه باشد؟ گفت: آنک طمع از دستار مردمان کوتاه کنی. این بگفت و دستار در من انداخت». (هجویری، ۱۳۰۴: ۲۰۴) ذهن‌خوانی شیخ در این زمینه، جنبه‌ای اخلاقی و تعلیمی دارد و فرد را با وجوه ناخوشایند دنیادوستی آشنا می‌کند و به او می‌آموزد که برای نزدیک شدن به خداوند و انتظار یاری از وی داشتن، نباید به متاع و حطام دنیا علاقه‌مندی نشان داد؛ زیرا این دو گفتمان در تضاد با هم قرار دارند و با هم در یک اقلیم (ساحت معنویت آدمی) نمی‌گنجند. در حکایت دیگر، یکی از مریدان به دیدار پیری مجرب و راه‌بلد رفته بود و از روی ظاهر و بی‌آن‌که به ژرفا و باطن شیخ توجهی داشته باشد، با خود گفته بود که من خود را در فقر کشانیده‌ام و این مرد هم چنین ادعایی دارد؛ ولی در عمل چیز دیگری می‌بینیم. حال که این‌گونه است، چگونه می‌توان با چنین مردی هم‌صحبت شد. شیخ این اندیشه را درمی‌یابد و به آن فرد مدعی می‌گوید: «یا ابومسلم! اندر کدام دیوان یافتی کی چون کسی را یک‌دل اندر مشاهدات حق قائم بود بر وی نام فقر بود». (همان: ۲۰۷) در واقع، شیخ با این پاسخ به ابومسلم (مدعی) می‌فهماند که نباید از روی ظاهر داوری کرد و از سوی دیگر، خود را برتر از آن چیزی که هست، پنداشت. در حکایتی دیگر، یکی از مریدان نقل

می‌کند که وقتی روی دستان شیخ آب می‌ریختم، لحظه‌ای این پرسش در ذهن من جاری شد که اگر امورات دنیا بر اساس قسمت و تقدیر رقم می‌خورد، چرا انسان‌های آزاده خود را اسیر و گرفتار پیران و مشایخ می‌کنند؟ پیر که از روی ذکاوت به این ابهام ذهنی مرید پی برده بود، به او می‌گوید: «ای پسر! دانستم کی چه اندیشیدی. بدانک هر حکمی را سببی است». (همان: ۲۰۸)

این‌که پیر بدون هیچ نشانه‌ای و تنها بر اساس توجه به ظاهر سالک به این پرسش و دغدغه درونی وی پی برده باشد، امری شگرف است که هجویری در قالب حکایتی کوتاه به آن پرداخته است. در رساله قشیریه نیز، ذهن‌خوانی و فراست مشایخ، تشریح شده است. این کرامت معمولاً با هوشمندی و ذکاوت پیران ارتباط مستقیم دارد. به این معنا که آن‌ها گاهی بر اساس نشانه‌های زیستی افراد مقابل خود، افکارشان را حدس می‌زنند و موجب شگفتی آن فرد می‌شوند و گاهی، از درونی‌های او آگاه می‌شوند و ذهن فرد را شناسایی و بازخوانی می‌کنند. در هر صورت و کیفیتی، این کنش مشایخ، حقانیت آن‌ها را برای اطرافیان به اثبات می‌رساند. یکی از وجوه کاربست این نوع از کرامات، بازگو کردن درس‌های اخلاقی به مخاطبان خاص یا عام است. برای مثال، فردی به چیزی دلبستگی نشان می‌دهد و پیر با پی بردن به این موضوع، از ذهن‌خوانی استفاده می‌کند و اسرار درونی وی را برملا می‌سازد و این‌گونه، او را از انحراف فکری و اخلاقی برحذر می‌دارد. گاهی نیز، پیران برای رفع انکار اطرافیان، از فراست استفاده کرده و به فرد معاند یا مخالف القا می‌کنند که چه قدرت بالایی دارند و سخن و کنش آنان عین حقیقت است. ایجاد تحولات شناختی و آشکار کردن جنبه‌های مطلوب شخصیتی مشایخ، مهم‌ترین دلایل بسامد این کرامت در رساله قشیریه است. در یکی از حکایت‌ها، ابوالحسن دیلمی گزارش می‌کند که راهی انطاکیه بوده است. به او گفته بودند که فردی سیاه‌چهره وجود دارد که از رازهای غیبی سخن می‌گوید. او برای راستی‌آزمایی این فرد منتظر ماند. هنگامی که آن مرد از کوه لکام بیرون آمد، چیزهایی در دست داشت که می‌فروخت. دیلمی که نزدیک به دو روز چیزی نخورده بود، نزد آن مرد رفت و چنین وانمود کرد که می‌خواهد آن چیزها را بخرد. مرد به او گفت: «دو روز است تا تو چیزی نخورده‌ای و گرسنه‌ای. بنشین تا چون فروخته شود، تو را چیزی دهم تا طعام خری و بخوری. من بنشستم. چون بفروخت، چیزی به من داد و برفت». (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۶۸)

## ۲-۱-۲- تصرف در نیروها و عناصر طبیعت

مشایخ از بازنمایی این کرامت، تحقق سه هدف اصلی را در نظر داشته‌اند: ۱. گاهی ایمان و اعتقاد اطرافیان خود را تقویت می‌کردند و به آن‌ها برای رسیدن به ثبات قلبی و یقین درس‌هایی می‌آموختند. ۲. گاهی برای آن‌که قدرت خود را به مخاطبان نشان دهند، رفتاری بروز می‌دادند که از دید بیننده، شگرف بود. ۳. گاهی هم با این کار به مردم درمانده و مستأصل کمک می‌کردند و گره از مشکلاتشان می‌گشودند؛ بنابراین، هدف و انگیزه مشایخ از دخل و تصرف در عناصر طبیعت، دو جنبه شخصی و اجتماعی داشته است. در حکایت ذیل از کشف‌المحجوب، راوی بیان می‌دارد که در بازار، نابینایی در حالی که بر دکان خود نشسته بود، قرآن می‌خواند. در لحظه، شور و هیجان و سمعی در این فرد پدید آمد و دست در آتش برد و آهن تافته‌ای را بی هیچ وسیله و ابزاری بیرون آورد. کسانی که چنین صحنه‌ای را مشاهده کرده بودند، از خود بی‌اختیار شدند و ناگاه از حال رفتند. یکی از مریدان به نام بو‌حفض اندکی بعد به هوش آمد و تا چندی در فکر بود. در نهایت، او تصمیم می‌گیرد به واسطه مشاهده این کرامت، دست از کسب و کار و بازار بکشد و به جرگه صوفیان بپیوندد: «روز اندر بازار نابینایی قرآن می‌خواند. وی بر دکان خود نشسته بود. سماع آن وی را غلبه کرد و از خود غائب شد. دست اندر آتش کرد و آهن تافته بی‌انبر بیرون آورد. چون شاگردان بدیدند، گفتند: استاد! دست، دست و هوش از ایشان بشد. چون بو‌حفض به حال صحو بازآمد، دست از کسب برداشت و نیز، بر دکان نیامد». (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۵۵) در حکایتی دیگر، راوی نقل می‌کند که حکیم محمد بن علی، جزوه‌ای به من داد و گفت در جیحون بیندازم. من چنین نکردم و به نزدش بازگشتم. شیخ گفت که جزوه را انداختی؟ گفتم که چنین کردم، ولی اتفاقی نیفتاد. شیخ دانست که من جزوه را درون رود نینداخته‌ام. دوباره برگشتم و چنین کردم. ناگاه آب به دو نیم تقسیم شد و صندوقی نمایان شد. سر صندوق باز بود و مرید، جزوه را درون آن انداخت. پس از انجام این کار، صندوق به زیر آب رفت و شرایط عادی شد. (همان: ۱۷۹) این کرامت بیانگر کیفیت بالای سخنانی است که پیران و مشایخ بر زبان می‌آورند. صندوق هم می‌تواند نماد و نمودی از گنجینه باشد. مکان این صندوق که زیر آب است، این مفهوم را تبیین می‌کند که این سخنان گران‌بها و دارای ارزش هستند.

در رسالهٔ قشیریه نیز، همسو با نگاه هجویری، تصرف مشایخ در نیروهای طبیعت بازنمایی شده است. در یکی از حکایت‌ها می‌خوانیم که ابراهیم ادهم مصاحبی داشت که به وقت عبادت رفتارهایی شگرف از خود بروز می‌داد. به این دلیل که غرفهٔ او نردبان نداشت و نمی‌توانست برای وضو جابجا شود، هنگام نماز، به درِ غرفه می‌آمد و آیه‌ای قرآنی می‌خواند و به هوا می‌پرید و نزدیک آب می‌رفت و کارش را انجام می‌داد و هنگامی که از وضو گرفتن فارغ می‌شد، با گفتن همان عبارت، به مثابهٔ پرندگان پرواز می‌کرد و درون غرفه آرام می‌گرفت: «گویند که ابراهیم ادهم را رفیقی بود یحیی نام [که] به هم عبادت کردند و این رفیق را غرفه‌ای بود که در آن جا نشست و آن را نردبان نبود. چون خواستی که طهارت کند، به درِ غرفه آمدی، گفتی: لا حول ولا قوه الا بالله و در هوا پریدی، همچنانک مرغ تا بر سر آب شدی و چون از وضو فارغ شدی، گفتی: لا حول ولا قوه الا بالله و بازِ غرفه پریدی». (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۵۸) قشیری گزارش می‌کند عمرو بن عتبه نیز، به جایگاه و مرتبتی رسیده بود که وقتی در صحرا نماز بجای می‌آورد، ابر سایه‌ای بر سر او تشکیل می‌داد و جانوران اطراف او می‌ایستادند. (همان: ۶۷۹) راوی این حکایت به صورت تلویحی بیان می‌دارد که وقتی یک فرد از لحاظ معرفتی و شناختی به درجه‌ای متقن می‌رسد، همهٔ عناصر طبیعت مسخر او می‌شوند و به اذن خدا خود را ملزم به خدمت‌رسانی به فرد کمال‌یافته می‌دانند. در واقع، عمرو تمثیلی از شخصیت‌هایی از این دست است. در حکایتی دیگر، فردی به نام فضیل بر سر کوهی از کوه‌های منا بود و با خود اندیشید که اگر ولی‌ای از اولیاءالله به این کوه بگوید که حرکت کن، چنین خواهد شد. در همین فکر بود که کوه به حرکت درآمد. فضیل گفت: ساکن باش که نیاز به چنین عملی نیست. کوه در همان لحظه ساکن شد! (همان: ۶۶۲)

## ۲-۱-۳- شنیدن ندای هاتف

طبیعتاً تنها کسانی می‌توانند صدای هاتف غیبی را بشنوند که شخصیت معنوی برجسته‌ای داشته باشند و از معرفت و شناخت خاصی برخوردار باشند؛ زیرا ارتباط با پدیده‌های فرازمینی و ماوراءالطبیعه نیازمند بهره‌مندی از ظرفیت‌های معرفتی بالایی است که عارفان و مشایخ (برخی از آن‌ها) به آن متخلق هستند.



بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

در حکایت ذیل از کشف‌المحجوب، از ابتدای سلوک مالک، سخن در میان است. او یکی از شب‌ها مشغول خوش‌گذرانی با گروه یاران و حلقه دستان بود و پس از اتمام بزم و طرب، به خواب فرورفت؛ اما در نیمه‌های شب، خداوند که قصد داشت او را به جرگه صالحان گره بزند، از رود آوازی برآورد و عبارت «یا مالک ما لک ان لا تنوب» را به گوش او رسانید. مالک به این واسطه دست از پیشینه پُربزه خود کشید و با تزکیه و تحلیه درون به عارفی نامی بدل گردید. (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۰۹-۱۰۸) در حکایت دیگر، ابوحمزه از ندای غیبی می‌شنود که نجات جان خود را مدیون الطاف الهی است. این بدان معناست که در سروسامان گرفتن زندگی افراد، خواست و اراده خداوند، نقشی مهم دارد. دلیل این دیدگاه، پیشینه پر از کاستی و خطای بسیاری از صوفیان نامدار است. آن‌ها اگرچه در ابتدای زندگانی خود، گرفتار اشتباهاتی بسیار بودند؛ اما با شنیدن صدای هاتف و راهنمایی‌های آن، سمت‌وسوی دیگری به حیات خود بخشیدند: «هاتفی آواز داد که نیکونجاتی کی نجات توست یا باحمزه که به تلفی تو را از تلفی نجات دادیم». (همان: ۱۸۴)

در رساله قشیریه نیز، چنین حکایت‌هایی پربسامد بوده و سه بُعد داشته است: ۱. در مواردی، شخص شیخ یا نزدیکانش، کیفیت تحولات شناختی او را تشریح می‌کنند و این‌گونه سیمایی دقیق‌تر از وی ارائه می‌دهند. ۲. گاهی نیز، هاتف غیبی، مزده رستگاری و سعادت را برای شیخ به ارمغان می‌آورد. ۳. گاهی، درس‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی برای مشایخ ارائه می‌شود. ارتباط گرفتن پیران با هاتف، در اثبات بزرگی و عظمت شخصیت آن‌ها نزد مخاطبان عام و خاص نیز، مؤثر است و به مشایخ، شخصیت و کاراکتری پیامبرگونه می‌دهد. موضوع دیگر، رفع دغدغه‌های ذهنی شیخ بوده است. هاتف که از منبعی روحانی می‌آمده، از اطلاعات کامل و جامع و مانعی برخوردار بوده و به ابهامات و تردیدهای پیر در حوزه مسائل معرفت‌شناختی پاسخی درخور می‌داده است. دیگر آن‌که در مواردی، شیخ با بحران‌هایی روبه‌رو می‌گردید و برای حل و رفع نیازهای زیستی خود، با مشکل مواجه می‌شد که در این زمان، هاتف غیبی زمینه نجاتش را فراهم می‌کرد. در حکایت ذیل، مؤلف به گوشه‌ای از فرآیند تحولات شناختی ابراهیم ادهم اشاره می‌کند و دخالت یک نیروی ماورایی را عامل انقلاب به وجود آمده در شخصیت او می‌داند. در

این حکایت می‌خوانیم که ادهم یکی از روزها به شکار رفته بود و ناگهان، صدایی حاوی این پیام شنید که «تو را از بهر این آفریده‌اند یا تو را بدین فرموده‌اند؟! پس دگرباره آواز داد از قربوس زین که والله تو را از بهر این نیافریده‌اند و بدین نفرموده‌اند». (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۵) این پرسش که نوعی استفهام انکاری در آن وجود دارد، تحولی عظیم در ادهم پدید آورد و موجب شد تا دست از شاهی و حکومت بردارد و به جرگه صوفیان بپیوندد. در حکایتی دیگر، یکی از شاگردان ابوعلی دقاق توبه کرده بود و پس از انجام این مهم، با خود می‌اندیشید که حالا چه حکمی بر او جاری و ساری خواهد شد؟ هاتفی به او پاسخ داد که «یا فلان! ما را طاعتی داشتی شکر کردیم. پس برگشتی. مهلت دادیم، اگر بازایی فرایذیریم. مرد توبه کرد و بنشست». (همان: ۱۴۰) در این حکایت، نوعی امیدواری و عدم مأیوس شدن نمودار است. به این معنا که انسان‌ها هرگز نباید راه بازگشت را برای خود بسته بدانند. در حکایت دیگر، ابوبکر دقاق می‌گوید در تیه بنی‌اسراییل در حال رفتن بودم که به ذهنم این پرسش آمد که آیا حقیقت از شریعت جدا است؟ ناگاه هاتفی به او پاسخ داد: «هر حقیقت که با شریعت موافق نبود، کفرست». (همان: ۶۵۱) ماحصل حکایت آن است که عارفان گاهی برای اقناع مخاطبان عام و خاص خود، سؤالاتی را مطرح می‌کنند و با انعکاس پاسخ آن از منبعی روحانی، معنوی و الهی، شک و تردید و شبهه را در ذهن مخاطب از بین می‌برند. به سخن دیگر، ممکن است این حکایت‌ها روشی باشد برای اقناع مخاطبانی که در زمینه‌هایی ابهامات ذهنی دارند یا مخالفت می‌ورزند. مشایخ و پیران با جنبه قدسی و الهی بخشیدن به منبع پاسخ‌دهنده، زمینه‌های لازم را برای درک و باور پاسخ‌های خود فراهم می‌کنند.

## ۲-۱-۴- صحبت با پیامبران در حیات و ممات

پیامبران الهی در میان نوع بشر، برجسته‌ترین افراد هستند. به این اعتبار، وقتی در حکایات گوناگون، عارفان ادعا می‌کنند که در عالم خواب و بیداری، هم صحبت پیامبران شده‌اند، بر ارج و اعتبار خود می‌افزایند و مقام معرفتی خود را برای مخاطبان تبیین می‌کنند؛ زیرا آن‌ها و راویان این حکایات از جایگاه انبیا در جامعه دینی و اهمیت آن‌ها نزد مردم آگاه هستند. در حکایت ذیل از کشف‌المحجوب، درباره جایگاه علمی

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

ابوحنیفه و قابلیت‌های او در عالم اسلام، سخن در میان است. او شبی پیامبر اسلام را در خواب می‌بیند و مزده رسیدن به مقامی قابل تأمل در علوم اسلامی را از حضرت، دریافت می‌کند. شاید این حکایت از آن‌رو بازگو می‌شود تا مخالفان مذهب حنفی به حاشیه رانده شوند و حقانیت ابوحنیفه به اثبات رسد. به نظر می‌رسد بازگوکنندگان این نوع از کرامات، قصد دارند مخاطبان خود را مجاب کنند که پیر و شیخ مورد نظر آنان بر حق است و دلیل آن هم مصاحبت وی با برگزیدگان خداوند یعنی انبیا است. در این حکایت، ابوحنیفه سعی می‌کند از مردم فاصله بگیرد و شهر را ترک کند؛ ولی شبی پیامبر را در خواب می‌بیند که مفهوم آن، تأیید جایگاه بالای شیخ از سوی شخصیت نخست اسلام است. ابوحنیفه در این خواب، زنده‌کننده سنت و روش پیامبر اسلام معرفی شده است. به واسطه این خواب، ابوحنیفه در تصمیم خود تجدید نظر می‌کند و به میان مردم بازمی‌گردد. (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۱۳) مؤلف کشف‌المحجوب در حکایت دیگری روایت می‌کند که مدتی را در شام حضور داشته است. در آن‌جا بر سر گور بلال حبشی سکنی می‌گزیند و به خواب می‌رود. در عالم خواب، پیامبر را -در حالی که پیری را دربر گرفته- کنار خود حاضر می‌بیند. هجویری در خواب بر دست و پای پیامبر می‌افتد و او را می‌بوسد؛ با این حال، هنوز به ماهیت آن پیر و شیخ پی نبرده است. پیامبر که خاطر او را دریافته، در پاسخ به هجویری می‌گوید که «این امام تو و اهل دیار توست و مرا بدان خواب امیدی بزرگ است با اهل شهر خود». (همان: ۱۱۶) در حکایت‌هایی از این دست، هدف اصلی راوی، تأیید اعتبار و مقام ولایی اولیاءالله است. مثلاً محمد بن ادریس که یکی از مشایخ به واسطه خواب دیدن پیامبر، بر روایی و اعتبار او می‌افزاید و صحه می‌گذارد. پیامبر در خواب به آن شیخ می‌گوید که «محمد بن ادریس یکی از اوتاد و اولیاءالله است». (همان: ۱۴۵) اوتاد در لغت به معنی میخ‌ها است. در قرآن کریم از کوه‌ها به عنوان میخ‌های زمین یاد شده است. (نبأ: ۷) در کتاب‌های روایی، این اوتاد به گروه‌های مختلف اولیا تفسیر شده‌اند. در برخی از متون عرفانی تعداد اوتاد، چهار، هفت، سی و چهل نفر دانسته شده است؛ اما بیشتر، آنان را چهار تن پنداشته‌اند. (مکی، ۱۹۶۱ م، ج ۲: ۱۵۵) در متون عرفانی، درباره تأثیر وجود اوتاد در عالم با استناد به روایات دینی، سخنان بسیاری گفته شده است. بیشترین سخنان و تعبیرات در این زمینه

را می‌توان در آثار ابن عربی یافت. ابن عربی گاهی الیاس، عیسی، ادریس و خضر (ع) را از اوتاد معرفی می‌کند که با جسم و بدن مادی خود در دنیا حضور دارند. (ابن عربی، ۱۳۹۲ ق، ج ۱۱: ۲۷۰-۲۶۸) در بخش دیگری از کتابش، او شخصی به نام ابن جعدون را که در شهر فارس دیده است، به عنوان یکی از اوتاد نام می‌برد و گاه از چهار شخص دیگر یاد می‌کند. دو تن از آن‌ها دو مرد فارسی و حبشی و سومی شخصی به نام ربیع بن محمود ماردینی و شخص چهارم خود اوست. (همان: ۲۷۶) ابن عربی، نقش اوتاد را همانند ستون‌های خانه می‌داند و بیان می‌دارد همان‌طور که ستون باعث استحکام و حفظ ساختمان است، خداوند نیز به وسیله وجود آنان، عالم را از نابودی و ویرانی محافظت می‌کند. (همان: ۲۶۶) با توجه به جایگاه اوتاد در عرفان اسلامی، وقتی این سخن از زبان پیامبر اسلام بازگو می‌شود که محمد بن ادریس یکی از اوتاد است، بی‌تردید راه هرگونه مخالفت با این اظهار نظر بسته می‌شود و شنوندگان خود را ملزم به باور آن می‌دانند. پیامبر بیان می‌دارد که علاوه بر ولی و اوتاد بودن، محمد بن ادریس دارای ویژگی‌های اخلاقی و معرفتی دیگری نیز، هست. بنابراین، راولی در حکایت ذیل تلاش دارد سیمایی آرمانی از این شیخ ارائه دهد. (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۴۵)

در رساله قشیریه به مصاحبت مشایخ با خضر نبی اشاره شده است که این امر بر اعتبار معنوی مشایخ می‌افزاید. همچنین، مؤلف با تشریح حکایت‌هایی از این دست، به شاخصه توکل جستن آدمی به برجسته‌ترین نوع بشر یعنی انبیا اشاره می‌کند. خضر یکی از پیامبران برجسته و پرنمود در عرصه ادب فارسی است. نام او با آب حیات، گره خورده و به عنوان هادی در راه ماندگان شناخته می‌شود. خضر در ادبیات فارسی افزون بر جنبه نبوت، زمینه اسطوره‌ای پیدا کرده است. در نبی یا ولی بودن خضر اختلاف است. گروهی او را ولی دانسته‌اند و نه نبی (ابن کثیر، ۱۳۵۳ ق، ج ۳: ۹۹؛ قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳۵) و برخی از او با عنوان پیامبر یاد کرده‌اند. (هلالی، ۱۳۸۶: ۱۹۳) درباره نقش روحانی و معنوی خضر آمده: «روحانی‌ای است که متمثل می‌شود به صورت خضر برای ارشاد طالبان و جویندگان. در اصطلاح صوفیان، خضر کنایه از بسط است، آن‌گونه که الیاس کنایه از قبض است». (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۱۲) برخی دیگر از صوفیان، خضر را تمثیل روحانی می‌دانند، نه شخصی عینی و خارجی. «هرکه به ریاضات و مجاهدات خود

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

را پاک و صافی گردانند، او را با ملائکه سماوی مناسبت پیدا آید و چون مناسبت پیدا آید، همچون دو آئینه صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند و این ملاقات در بیداری سبب الهام است و در خواب، سبب خواب راست. معنی خضر و الیاس و این است دیدن مردان غیب». (نسفی، ۱۹۶۲ م: ۲۴۱) به هر روی، خضر شخصیتی حقیقی یا تمثیلی باشد، ظرفیت‌های مرتبط با حیات او برای تبیین بسیاری از آموزه‌های عرفانی و اخلاقی مناسب است. مشایخ و پیران با ذکر این نام در حکایت‌های گوناگون، شماری از مهین شاخصه‌های عرفانی را تشریح و بازنمایی کرده‌اند و بر معرفت مریدان افزوده‌اند.

در حکایت ذیل از رساله قشیریه، ابراهیم ادهم مردی را در بادیه مشاهده می‌کند و نام مهین حق را از او فرامی‌گیرد و با بر زبان آوردن این نام، موفق به ملاقات با خضر می‌شود. پیامبر به او می‌گوید که تو نام مهین را از داوود نبی فراگرفته‌ای. (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۵) این حکایت، مقام و شأن ابراهیم ادهم را به خوبی بازگو می‌کند. در حکایت دیگر، هنگامی که مرتعش راه بادیه را گم کرده بود، شخصی را ملاقات می‌کند که راه را به او نشان می‌دهد و اندکی بعد، از دیدگان وی غایب می‌شود. (همان: ۶۵۲) ابوبکر همدانی نیز، از تجربه خود سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که در بیابان حجاز حضور داشت و چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کرد. او میل عظیمی به خوردن نان و باقلی داشت. هنوز این پرسش از خاطرش دور نشده بود که فردی به نزدیک او آمد و نان و باقلی برایش آورد. همدانی از آن غذا چشید. آن فرد خود را خضر معرفی کرد و در لحظه، ناپدید شد. (همان: ۶۹۳-۶۹۲)

## ۲-۱-۵- ارتباط با حیوانات

تسلط بر حیوانات از جمله کرامت‌هایی است که در کشف‌المحجوب از سوی مشایخ و پیران ظاهر می‌شود. البته، این ارتباط در کلیت جریان تصوف اسلامی نمود دارد، به طوری که «یکی از آموزه‌های محوری ایشان، پرهیز از آزار و اذیت حیوانات است». (جلیلی، ۱۳۹۷: ۱۲۵) مشایخ آن‌ها از ارتباط خود با حیواناتی عظیم مانند شیر و اژدها سخن می‌گویند که برای مردم عادی جای شگفتی دارد. استفاده از حیوانات در آئینه کرامات کاربرت‌های گوناگونی دارد. گاهی برای تبیین آموزه‌ای شناختی و اندرزی است،

گاهی برای نشان دادن اعتبار شیخ. به هر روی، هرچه باشد، یکی از اصلی‌ترین وجوه کرامات مشایخ که در دوران حیاتشان روی می‌دهد، سخن گفتن با حیوانات و انقیاد این موجودات از پیران واصل است. در حکایت ذیل، هنگامی که مالک درون کشتی‌ای نشسته بود، جوهری ناپدید شد و همه به او شک بردند؛ زیرا کسی مالک را نمی‌شناخت و غریبه بود. او دست به آسمان برد و دعا کرد و کمتر از یک ساعت، ماهی‌های بسیاری به روی آب آمدند و جوهری در دهان داشتند. این کرامت باعث شگفتی مسافران و ایمان به بی‌گناهی مالک گردید: «اندر ساعت، هرچه اندر دریا ماهی بود، همه برسر آب آمدند و هر یک جوهری اندر دهان گرفته‌اند». از آن جمله، یکی بستد و بدان مرد داد». (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۰۹) در حکایتی دیگر، یکی از مریدان از مکانی می‌گذشت که فردی را در حال خواندن نماز می‌بیند. اطراف آن مرد گرگی را مشاهده می‌کند که از گوسفندان مراقبت می‌کند. این وضعیت که خلاف‌آمد عادت بود، بیننده را بر آن می‌دارد تا نزدیک شده و جریان را جویا شود. او به شیخ می‌گوید: همیشه گرگ‌ها به دنبال میش و گوسفند می‌روند تا شکارش کنند، ولی در این جا با هم جمع شده‌اند. شیخ با فروتنی خاصی به این مسأله اشاره می‌کند که خواست خدا چنین شرایطی را به وجود آورده است؛ بنابراین، کسانی که با حق باشند، موفق به درک و تجربه چنین شرایطی می‌شوند. (همان: ۱۱۳)

در حکایتی دیگر، از روز خاک‌سپاری ذوالنون مصری یاد می‌شود که گروهی از مرغان در هوا آمدند و سایه‌ای روی جسم بی‌جان شیخ ایجاد کردند. اگرچه ذوالنون در آن برهه، منکران بسیاری داشت؛ ولی همان جماعت با دیدن چنین صحنه‌ای به حقانیت او ایمان آوردند و به واسطه ستم‌هایی که در حق وی روا داشتند، توبه کردند. در این حکایت، راوی از ظرفیت مربوط به کرامت مذکور استفاده کرده تا تقابلی میان موافقان ذوالنون و مخالفان او ایجاد کند و در نهایت، حق را به شیخ واصل بدهد و معاندان را منکوب نماید. به تعبیری، او غیرمستقیم می‌گوید که حتی حیوانات نیز، برای احقاق حقوق صوفیان، مشایخ و پیران راستین، تلاش می‌کنند: «چون جنازه وی برداشتند، مرغان هوا جمع شدند و بر جنازه وی سایه برافکندند. اهل مصر به جمله تشویر خوردند و توبه کردند از جفا که با وی کرده بودند». (همان: ۱۲۵)

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

در رساله قشیریه نیز، شاهد بازتاب کرامت‌هایی هستیم که ضمن آن، مشایخ با حیوانات سخن می‌گویند. در این مبحث، هدف قشیری تبیین شماری از درس‌های معرفت‌شناختی به مخاطبان است. همچنین، به صورت تلویحی به شکوه، ارج و قرب مشایخ اشاره می‌شود. شاید نویسنده این‌گونه کرامات را برای آن دسته از مخاطبانی بازگو می‌کند که معیار و سنجه آن‌ها برای اعتباربخشیدن به یک فرد، انجام رفتارهایی از این نوع است؛ به عبارت دیگر، کرامت مبتنی بر مسائل شناختی، غالباً برای مخاطبان خاص و کرامتی از این لون برای مردم عادی تشریح می‌شود. وجه دیگری از این کرامت، حل شدن مشکلات پیش‌آمده برای شیخ به واسطه کمک‌های حیوانات است. در حکایت ذیل، ابوسلیمان خواص سوار بر درازگوشی بود و مگسی باعث رنجش وی می‌شود. او با چوبی که در دست دارد، بر سر درازگوش می‌زند. حیوان زبان برمی‌آورد و می‌گوید: «بز که بر سر خویش می‌زنی». (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۴۷). این حکایت، ضمن آن‌که بیانگر اهمیت حقوق حیوانات نزد عارفان است، به اهل معرفت و مخاطبان عام می‌گوید که در برخورد با مسائل گوناگون، بردبار و شکیب‌باشند. در حکایتی دیگر، سفیان ثوری با شبیان راعی در حال رفتن به حج بودند که در راه شیری به آن‌ها نزدیک می‌شود. سفیان کمی می‌ترسد؛ اما شبیان گوش شیر را می‌گیرد و مالش می‌دهد. شیر دم می‌جنباند و اظهار پشیمانی می‌کند. شبیان می‌گوید: «اگر نه از بیم شهره بودی، زاد خویش بر پشت او نهادمی تا به مکه». (همان: ۶۶۶) تسلط شیخ بر شیر جالب توجه می‌نماید و به نوعی با قدرت معنوی او در ارتباط است. به این معنا که هراندازه از ظرفیت‌های معرفتی افزون‌تری برخوردار باشد، قادر به باز نمود چنین کرامت‌هایی است.

## ۲-۱-۶- شفای بیماران

یکی از روش‌هایی که صوفیان با کاربست آن، منکران را معتقد می‌کنند، درمان دردهای لاعلاج یا سخت آنان است. به این معنا که فرد منکر و معاند که بیمار شده، نزد پزشکان گوناگون می‌رود و نتیجه‌ای به دست نمی‌آورد تا این‌که به پیشنهاد یکی از نزدیکان، نزد شیخی می‌رود که منکر بزرگ‌منشی وی بوده است. شیخ نیز که به واسطه نیروی فراست و ذهن‌خوانی از این انکار قلبی آگاه است، با ارائه راهکاری، دوی درد

دردمند را می‌رساند و او را از حالت نزار رهایی می‌بخشد. در نتیجه، با این عمل، باعث استواری و راسخ شدن باور آن فرد در حق خویش می‌شود. «حکایاتی در این شاخه، جای گرفته‌اند که در آن، کرامت مشایخ تصوف به صورت شفا دادن بیماری‌های لاعلاج انسان‌ها ظاهر می‌شود. شفا یافتن بیماران به دو صورت کلی اتفاق می‌افتد: یا مستقیم به وسیله خود شیخ که با نهادن دست بر موضع آسیب‌دیده یا خواندن اوراد و ادعیه بر فرد حاصل می‌شود یا به گونه‌ای غیرمستقیم و بدون حضور فیزیکی شیخ، به وسیله وسایلی که متعلق به اوست، صورت می‌گیرد. وسایلی مثل جامه شیخ، نعلین وی و ...». (انصاری، ۱۳۹۱: ۶۴) کرامت شفابخشی به بیماران را می‌توان برساخته از روی معجزات حضرت عیسی (ع) دانست که در سراسر عهد جدید، موضوعی مکرر است، از جمله شفا دادن به جذامی، نابینا، گنگ و افلیج. (صادقی‌شهر، ۱۳۸۹: ۱۰۰) جامی در توجیه این نوع کرامات عارفان می‌گوید که در عرفان اسلامی، انسان کامل واسطه فیض و رحمت الهی است و قدرت تصرف در عالم را دارد. چون حضرت حق یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خویش گرداند، در عالم مادی هر نوع تصرفی که خواهد تواند کرد و در حقیقت، آن تأثیر و تصرف حق است که در وی ظاهر می‌شود. (جامی، ۱۳۷۵: ۲۲) بر این پایه، شفای بیماران، امری امکان‌پذیر است که از سوی عارفان واصل و مجرب به وقوع می‌پیوندد. این کرامت جدای از این‌که مشکلات عده‌ای را حل می‌کند، بر یاران و پیروان پیران نیز، می‌افزاید. در حکایت ذیل از کشف‌المحجوب، فردی منکر، راهی اصفهان می‌شود و مدتی در آن‌جا می‌ماند. در این حین، به نوعی بیماری مبتلا می‌شود. با این‌که تلاش‌هایی برای درمان خود انجام می‌دهد؛ ولی راه به جایی نمی‌برد. یکی از روزها، شیخ اصفهان که پسر فرد بیمار یعنی عمرو از معتقدان وی بود، به عیادت پدر عمرو می‌رود و بیتی را می‌خواند. در لحظه، درد و رنج از پدر دور می‌شود و او توان برخاستن را به دست می‌آورد. این وضعیت و تجربه دگرگونی در شرایط جسمانی باعث می‌شود تا پدر عمرو نسبت به شیخ مؤمن شود. (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۷۵)

بسامد این نوع از کرامت در رساله قشیریه بیشتر از کشف‌المحجوب بوده است. مؤلف با ذکر کراماتی از این دست، بر خصیصه مردم‌دوستی و جنبه انسانی شخصیت مشایخ تأکید کرده و این نکته را یادآور شده است که آن‌ها با شفای دردمندان، موجب



بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

تقویت اعتقاد و باور مردم به قدرت الهی شده‌اند. «کرامت شفا بخشیدن از کرامات پربسامد در متون عرفانی است که غالباً برای اثبات مقام والای عرفانی اولیاءالله از زبان مریدان آنها نقل شده است. در اکثر این حکایات تأکید بر قدرت و اراده خداوند به عنوان مؤثر اصلی و شفا دهنده واقعی است و صاحب کرامت واسطه‌ای است که خداوند به حرمت و برکت او شفا می‌بخشد. عباراتی چون «بذن الله» و «به فرمان حق تعالی»، «به قدرت خدای تعالی» که در این باره حکایات فراوانی آمده، مبین همین دیدگاه است. هرچند در اکثر موارد، صاحب کرامت و صاحب واقعه (شخص بیمار) دو شخص متفاوت هستند، یعنی ولی خدا، بیماری شخص دیگری را شفا می‌دهد، ولی گاه صاحب کرامت همان صاحب واقعه (بیمار) است». (حقی، ۱۳۹۷: ۱۲۶) در حکایت ذیل، سهل بن عبدالله در مجلسی از کیفیت ذکر و آثار مطلوب آن در زندگی سخن می‌گوید و برای اثبات گفته خود، بیماری نزار را زنده می‌گرداند. او بر تن و روی بیمار دست می‌کشد و در لحظه، حال او بهبود پیدا می‌کند. (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۷۹) در حکایت دیگر، ابومحفوظ کرخی که مشکلات مردم را در زمان حیات خود حل می‌کرد، پس از مرگ نیز، به این عمل انسانی خود ادامه می‌دهد. راوی بیان می‌کند که شماری از مردم بغداد به ویژه بیماران، بر سر گور او حاضر می‌شوند و پس از دعا و نیایش، خواسته خود را بازگو می‌کنند. پس از مدتی، درد و مرض از وجود آنها دور می‌شود و صحت و سلامت به ایشان روی می‌آورد. به واسطه تجلی چندباره این کرامت، قبر شیخ را تریاک آزموده می‌نامند. (همان: ۲۹-۲۸)

۲-۲- رویکردهای غیرمشابه هجویری و قشیری در باب کاربست کرامات

۲-۲-۱- رویکردهای هجویری در کشف‌المحجوب

۲-۲-۱-۱- گفت‌وگو کردن با خداوند

انعکاس این کرامت در کشف‌المحجوب، دست‌کم سه دست‌آورد دارد: ۱. تبیین خط مشی فکری و عملی به مشایخ از جانب منبع اصلی خیر و بدون هیچ واسطه‌ای ۲. مزده دادن به پیران به واسطه جایگاه و مرتبت والایی که نزد حق تعالی به دست آورده‌اند ۳. تبیین مسائل عرفانی و اخلاقی برای شنوندگان این کرامت. پس انگیزه‌های شخصی و

گروهی در این کرامات به روشنی دیده می‌شود. صوفیان و عارفان برای آن که بر اعتبار طریقت و سلوک خود بیفزایند و خویش را مطهر و مبری از هرگونه انحراف نشان دهند، از مؤلفه‌های دینی معتبر استفاده می‌کنند و خود را به آن نسبت می‌دهند و در نهایت، مقبولیت و مشروعیت سامانه فکریشان را قطعی می‌کنند. بر این اساس، وقتی یک شیخ یا پیر از ارتباط خود با خداوند و از گفت‌وگو با حضرت دوست سخن می‌گوید - یعنی امری که مختص و ویژه پیامبران و امامان است - قصد دارد خود را از همه انتقادات و نکوهش‌های مخالفان و معاندان برحذر دارد و مقام و مرتبتش را معنوی و ماورایی جلوه دهد تا منتقدان را به حاشیه براند و بر وجوه مینوی و الهی طریقت خویش تأکید کند. بر این اساس، در حکایت ذیل، زندگی یک صوفی پیش از تجربه تحولات عظیم شناختی و معرفتی بازنمایی شده است. راوی بیان می‌دارد که این پیر، قبل از تحول، فردی مست و لابلالی بوده و همواره در مجالس بزم و لهو و لعب حضور داشته و عمر خود را به بطالت می‌گذرانیده است تا این که یکی از روزها بسترهای لازم برای دگرگونی‌های معرفتی او ایجاد می‌شود و در راه به کاغذپاره‌ای برمی‌خورد که روی آن عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته شده بود. این فرد کاغذ را می‌بوسد و خوش‌بو می‌کند و در جایی پاکیزه قرار می‌دهد. این عمل او با آن که در حالت مستی بوده، مورد توجه و عنایت خداوند قرار می‌گیرد و حق تعالی به خواب آن فرد می‌آید و به او مژده می‌دهد که به دلیل ارجمند داشتن نام خداوند، نام او بلندآوازه خواهد شد. راوی بیان می‌کند که آن فرد در آینده‌ای نزدیک به عارفی وارسته بدل می‌شود و هرگاه نامش بر زبان می‌آید، عطر خوش معنویت فضا را فرامی‌گیرد. (هجویری، ۱۳۰۴: ۱۳۱) این حکایت نشان می‌دهد که امکان ایجاد تحول در هر مرحله‌ای امکان‌پذیر است و نباید ناامید و بی‌انگیزه بود. در حکایت دیگر، جنید مدت مدیدی را به سکوت می‌گذرانید و به درخواست دیگران مبنی بر این که سخن بگوید تا همگان فیض ببرند و بهرمنند شوند، پاسخ منفی می‌داد تا این که یکی از یاران به او گفت: «من خداوند را به خواب دیدم که گفت: من رسول را فرستادم تا جنید را بگوید کی وعظت کن مر خلق را تا مراد اهل بغداد از وی حاصل شود». (همان: ۱۶۲) این حکایت که ممکن است آمیخته به غلو و بزرگ‌نمایی باشد، در لایه‌های ثانویه خود به اعتبارسازی عارفان و مشایخ برای خود با استفاده از عناصر اصلی دینی

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه اشاره دارد. آن‌ها برای آن‌که اعمال خود را توجیه کنند، از عناصر و نشانه‌هایی استفاده می‌کنند که نزد مردم کاملاً پذیرفته شده و مورد قبول است.

#### ۲-۱-۲-۲- نقش بستن عبارت بر بدن متوفی

یکی از گونه‌های کرامت که پس از مرگ مشایخ ظاهر می‌شود، نقش بستن عبارتی دینی بر بدن آنان است که معمولاً به نیت نشان دادن قدر و منزلت ایشان تجلی پیدا می‌کند. راوی با ذکر این کرامت بیان می‌دارد کسی که متوفی، از جایگاه معرفتی و معنوی والایی برخوردار بوده و با عوالم ملکوت و غیب ارتباطی ویژه داشته است. ارتباطی که پس از مرگ او به شکل نقش بستن یک عبارت (معلوم یا مبهم) نمود می‌یابد. در حکایت ذیل، بر پیشانی ذوالنون عبارتی عربی پدید می‌آید که به معنی دوست خدا و کشته شده در راه خدا است. راوی حکایت، قصد دارد سیمایی نیکو از ذوالنون ارائه کند و به مردم منکر و معاند مصر بفهماند که در اظهارنظرها و قضاوت‌های خود اشتباه کرده‌اند؛ بنابراین، ماهیت اصلی کرامت ذیل، تحذیری و هشداردهنده است: «چون [ذوالنون] وفات کرد، بر پیشانی وی نبشته پدید آمد: هذا حبيب الله مات في حب الله قتيل الله». (همان: ۱۲۵)

#### ۲-۲-۲- رویکردهای قشیری در رساله قشیریه

##### ۲-۲-۲-۱- اطلاع از غیب

بازخوانی این کرامات نشان می‌دهد که مؤلف برای تبیین چهار موضوع از آن بهره برده است: ۱. پیدا شدن محل حیواناتی که گم شده‌اند ۲. آگاه شدن از مرگ دیگران ۳. آگاه شدن از حوادث گوناگون ۴. پیش‌بینی مرگ. در مجموع، این کرامت شامل تأمین خواسته‌های شخصی و جمعی مشایخ و مخاطبان آن‌ها بوده است. بر این پایه، در حکایت ذیل می‌خوانیم که سهل در مسجدی نشسته بود و در حال گفت‌وگو با مردمان. ناگهان کبوتری به دلیل گرما و رنج بسیار، درون مسجد می‌افتد. سهل با دیدن این صحنه اظهار می‌دارد که شاه کرمانی جان سپرده است. همراهان سخن سهل را روی کاغذ ثبت کردند و پس از پیگیری مشخص شد که سخن وی درست بود و شاه مرده است. (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۷۵) این حکایت نشان می‌دهد که عارفان گاهی بر

اساس نشانه‌هایی که برای مردم عادی و عوام، بی‌اهمیت به نظر می‌رسید، پی به ژرفای وقایع می‌بردند. در حکایت دیگر، ابو عبدالله ترغبدی به همراه یکی از غلامان خود راهی طوس می‌شود. هنگامی که به خرو می‌رسند، به غلام می‌گویند که نان بخور. غلام چنین می‌کند، ولی ترغبدی به او می‌گوید که بیش از این مقدار نیاز به نان داریم. اگرچه آن‌ها دو نفر بودند، ولی غلام به اندازه ده نفر نان خریداری می‌کند که این موضوع موجب ناراحتی وی می‌شود و فکر می‌کند که پیر و مرادش یاوه می‌بافد. غلام روایت می‌کند که وقتی به عقبه‌ای رسیدیم، گروهی از مردم با دست و پای بسته در گوشه‌ای افتاده بودند. پس از آزادسازی مردم، شیخ به آن‌ها نان می‌رساند تا تجدید قوا کنند. (همان: ۳۷۵)

در حکایت دیگر، فردی به نام برقی به بیماری دچار می‌شود و قدحی دارو برایش می‌آورند تا درمان شود. با این حال، او وقوع حادثه‌ای را پیش‌بینی می‌کند و به این اعتبار، با خود عهد می‌بندد تا زمانی که ماجرا مشخص نشود، چیزی نخورد و ننوشد. چند روزی می‌گذرد و خبر می‌آید که قرمطیان وارد مکه شده‌اند و عده‌ای زیادی را از کشته‌اند. هم‌چنین، برقی پیش‌بینی می‌کند که طلحیان و بنی‌حسن در حال مبارزه با هم هستند. اطرافیان این گفته را یادداشت می‌کنند و کسی را به مکه می‌فرستند تا صحت و سقم را بررسی کند. هنگامی که برمی‌گردد، سخنان شیخ را تأیید می‌کند: «عبدالله رازی حکایت کند که ابن البرقی بیمار شد. قدحی دارو به نزدیک او بردند. در آنجا نگریست و گفت: امروز اندر مملکت کاری افتاده‌ست به نویی. طعام و شراب نخوردم تا بدانم که چیست. خبر درآمد به روزی چند. پس از آن که قرمطی اندر مکه شد و در آن روز کشتی عظیم بکرد. ابوعثمان مغربی گفت: این حکایت گفتند این کاتب را. گفت: عجب است. من گفتم: عجب نیست. ابوعلی کاتب مرا گفت: امروز خبر مکه چیست؟ من گفتم: اکنون اندرین ساعت طلحیان و بنو‌حسن جنگ می‌کنند و طلحیان سیاهی فراپیش کرده‌اند، عمامه‌دار سرخ و اندر مکه میغ است به مقدار حرم. ابوعلی این حال بنوشت و کس به مکه فرستاد. همچنان بود که من گفته بودم جواب بازآمد». (همان: ۳۸۰)

## ۲-۲-۲-۲- تصرف در اشیاء و قلب آن

بررسی کیفیت این کرامت در رساله قشیریه نشان می‌دهد که مشایخ با اظهار آن، گاهی قدرت خود را به مخاطبان خویش نشان می‌دادند؛ یعنی با تغییر ماهیت یک شیء، چیرگی و تسلط خود بر دیگران و حقانیتشان را به مردم عادی ثابت می‌کردند. کاربست دیگر این کرامت، رفع دغدغه‌های شیخ بوده است. در مواردی هم درس‌های اخلاقی متنوعی بازگو می‌شده و بر گستره شناختی افراد می‌افزوده است. در حکایت ذیل، جنید در مسجدی حضور داشت که عده‌ای دیگر درباره کرامت و آیات صادرشده از سوی عارفان سخن می‌گفتند. یکی گفت کسی را می‌شناسد که اگر به ستون نگاه کند، نیمی از آن زر می‌شود. جنید که این سخن را شنید، چنین کرد و ستون، ترکیبی از زر و نقره شده بود. (همان: ۶۶۶) در حکایت دیگر، ابراهیم ادهم در کشتی نشسته بود، ولی سیم و زر نداشت. صاحب کشتی از او خواست تا دیناری بپردازد. ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و از خداوند درخواست دینار کرد. در لحظه، ریگ‌هایی که در دست داشت، به دینار بدل شد. این حکایت نشان می‌دهد که تصرف در اشیاء گاهی برای حل و رفع مشکلات شخصی به کار گرفته می‌شود؛ یعنی مشایخ دچار مشکل می‌شوند و چاره‌ای جز این که از این کرامت استفاده کنند، ندارند: «گویند ابراهیم ادهم وقتی اندر کشتی خواست نشست، سیم نداشت. گفتند: هر کسی که در کشتی نشیند، دیناری بباید داد. او دو رکعت نماز کرد و گفت: یا رب از من چیزی می‌خواهند، من ندارم. در وقت، آن ریگ همه دینار شد.» (همان: ۶۷۲) در حکایت دیگر، عبدالواحد زید در سایه نشسته بود که یاران به او نزدیک شدند و گفتند که اگر از خداوند بخواهی روزی ات را فراخ گرداند، چنین می‌کند. عبدالواحد برای آن که سخن یاران را تکمیل کند، نشانه‌ای را آشکار می‌کند و پاره‌ای گچ را در دست می‌گیرد و به اذن حق تعالی آن را به زر بدل می‌کند. سپس، این زر را به یاران می‌دهد تا در حق مردمان نیازمند نفقه کنند. (همان: ۶۷۷) این حکایت نشان می‌دهد که مشایخ با وجود برخوردار بودن از چنین کرامتی به سادگی می‌توانستند زندگی مالی خود را دگرگون کنند و دیگر نیازی به مال و منال دنیایی نداشته باشند؛ اما آن‌ها از مظاهر این جهانی دل بریده بودند و نیازی به مادیات نداشتند و تنها به معنویات می‌اندیشیدند. در این حکایت،

عبدالواحد پس از آن که گج را به زر بدل می‌کند، آن را به مردم عادی می‌بخشد. روحیه بخشندگی و سخاوت این عارف به مخاطبان نیز، این درس را القا می‌کند که پیوسته باید از این صفت برخوردار باشند تا به افرادی شایسته و بایسته بدل شوند و خود را در شرف رسیدن به کمال و معرفت بدانند.

#### ۲-۲-۳- سخن گفتن با درخت

در این کرامت دو کارکرد دیده می‌شود: ۱. تبیین مقام و مرتبت شیخ ۲. کمک به پاک ماندن شیخ. این توصیفات نشان از آن دارد که برای رسیدن شیخ به خودشکوفایی و کمال، همه عناصر هستی و طبیعت، حتی درختان، او را یاری می‌دهند. وقتی شبلی می‌خواهد از انجیری اطعام کند که از آن یهودیان است، درخت به سخن می‌آید و می‌گوید که من متعلق به فردی یهودی هستم. (همان: ۶۸۹) کرامت مذکور مبین این اصل است که اولیاءالله یا خودشان از خطا و بزه دوری می‌گزینند یا خداوند همه هستی را مأمور می‌کند تا مانع انحراف پیران شوند. در حکایت دیگر، ابراهیم ادهم که در راه بیت المقدس بود، برای استراحت و نماز گزاردن، زیر درختی فرود آمد. ناگاه آوازی از درخت شنیده شد که ای ابواسحاق از میوه من چیزی بخور و بر من لطف فرما! ابراهیم ادهم ممانعت ورزید و سر در پیش افکند. درخت از محمد بن مبارک که همراه ادهم بود، درخواست کرد تا از پیر بخواد چنین کند. ابراهیم بلند شد و دو انار از درخت چید. محمد بن مبارک می‌گوید هنگامی که از آنجا رفتیم، درخت کوچک بود، اما در مسیر بازگشت، آن درخت بزرگ و پرمیوه شده بود. به این مناسبت، درخت را رمان‌العابدین نام نهادند و عارفان زیر سایه آن استراحت می‌کردند. (همان: ۶۵۷)

#### ۲-۲-۴- مرگ و حیات ارادی

خداوند به همه عارفان و صوفیان واصل و کامل، اعتبار و شأن ویژه‌ای بخشیده که مرگ و حیات ارادی یکی از نمودهای آن است. بر این اساس، مشایخ به اذن خداوند از این قدرت و توان برخوردارند که خود را بمیرانند و زنده کنند. البته، هدف اصلی عارفان از انجام این کار، خودنمایی نبوده است؛ بلکه می‌خواستند از این طریق، ظرفیت‌های یک عارف را پس از اتصال به درگاه حقیقت نشان دهند و به مخاطبان خود بگویند که اگر

بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه

خدایی باشند، چنین اراده و توانی را به دست می‌آورند. در حکایت ذیل، از مجلسی یاد می‌شود که در آن عارفی به نام ابوالعباس حضور دارد. زنی در حین سخنرانی این عارف، دچار وجد و شور می‌شود. ابوالعباس به او می‌گوید: بمیر. زن از جای خود بلند شده و تا نزدیکی در می‌رود و ناگهان می‌گوید: مُردم. همان لحظه، بی‌هوش می‌شود و جان می‌سپارد. (همان: ۵۲۷) در حکایت دیگر، یحیی اصطرخی در شرف مرگ بود. گروهی از یاران گفتند: اشهد ان لا اله الا الله. اصطرخی برخاست و نشست و این ذکر را گفت و دست همه یاران را فشرد. هنگامی که شهادت را بر همگان عرضه کرد، ناگهان جان بداد و مُرد. (همان: ۵۲۸-۵۲۷) این حکایت نشان می‌دهد که مشایخ برای کلام معنوی دیگران ارزش قائل هستند و برای آن‌ها شرایط و موقعیتی که در آن قرار دارند، اهمیت چندانی ندارد. تنها مسأله‌ای که ارزش دارد، اعتبار معنوی سخن است، به ویژه آن‌که نام خداوند را در خود داشته باشد. پس می‌توان این حکایت را تبیین‌کننده سیرت و سلوک عملی عارفان دانست.

### ۳- نتیجه‌گیری

در این پژوهش، زمینه‌های کاربست کرامات در دو اثر برجسته عرفانی فارسی یعنی کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه ابوالقاسم قشیری با یکدیگر مقایسه شده است. به نظر می‌رسد که هجویری در کشف‌المحجوب چندان به حکایات کرامت‌آمیز نپرداخته است. هدف او در این اثر، بازنمایی نظری مباحث مرتبط با کرامت و ... بوده است. از این‌رو، به مصداق‌ها در سطحی گسترده اشاره نکرده و تنها نکاتی را پیرامون کیفیت کرامات اولیاءالله بیان کرده است. هجویری به عنوان زاهدی صاحب فکر و رأی، در کتاب خود، به جای پرداختن به مثال‌ها و توصیف‌ها، ماهیت کرامت را تحلیل کرده و چهارچوب‌های آن را با بهره‌گیری از قواعد دینی و معرفتی برای مخاطبان خود شرح داده است؛ بنابراین، کشف‌المحجوب برخلاف رساله قشیریه که جنبه توصیفی برجسته‌تری دارد، بیشتر بر مسائل و مبانی نظری اهل معرفت تمرکز و تأکید کرده است. در دو اثر مذکور، کرامات در دو دسته کلی جای گرفته‌اند: کراماتی که در دوران حیات مشایخ روی داده‌اند و کراماتی که پس از مرگ آن‌ها ظاهر شده‌اند؛ مانند اکثر

کتاب‌ها و تذکره‌های عرفانی، بسامد و تنوع نوع اول کرامات بیشتر از نوع دوم بوده است. می‌توان این موضوع را چنین تبیین و تفسیر کرد که حضور فیزیکی و جسمانی پیران و مشایخ در میان مردم و مریدان تا حد زیادی در باورپذیری وقوع کرامات از سوی آنان نقش داشته و در برابر، مرگ آن‌ها و گذر زمان از میزان این باورپذیری کاسته و شعاع تأثیرپذیری مریدان و مردم عادی از خوارق عادت منتسب با مشایخ با حضور فیزیکی آنان ارتباط مستقیم دارد.

کرامات مشترکی که دو مؤلف در آثار خود به آن اشاره کرده‌اند، عبارت است از: ذهن‌خوانی و فراست؛ تصرف در نیروها و عناصر طبیعت؛ شنیدن ندای هاتف؛ صحبت با پیامبران در حیات و ممات؛ ارتباط با حیوانات؛ شفای بیماران. نکته‌ای که در این کرامات جلب توجه می‌کند، وجه مردمی و انسان‌دوستانه آن است. به این معنا که هجویری و قشیری افزون بر ذکر کرامات مشایخ که بنا بر اقتضائات و مصالح شخصی و فردی صورت گرفته و نمودار شده، از انگیزه‌های اجتماعی و فراشخصی این پیران در بازنمایی کرامات سخن گفته‌اند. توصیفات دو مؤلف نشان می‌دهد که اهل معرفت و عرفان در خانقاه‌های خود فضایی را برای ایجاد دوستی‌ها و پاک‌سازی جسم و جان از پلشتی‌های اخلاقی به وجود آوردند. هدف غایی و نهایی آن‌ها ارتقای سطح کمال و معرفت عوام‌الناس بوده است. از این‌رو، بدیهی است که یکی از وجوه اصلی اظهار کرامات، هدایت مردم و گشودن گره از مشکلات عدیده آنان باشد. آن‌ها پناه مریدان بودند و حتی حیوانات نیز، در مواقعی از این مشایخ و پیران راه‌بلد انتظار یاری‌رسانی داشتند. کراماتی که مشایخ پس از مرگ خود بروز داده‌اند، مبین دغدغه همیشگی مشایخ در حق مردم است، به طوری که حتی پس از مرگ نیز، به ندای آنان لبیک گفته‌اند. مؤلفان کشف‌المحجوب و رساله قشیریه با ذکر کرامات گوناگون، پیوند میان مردم و پیران راه‌بلد را از این طریق استحکام بخشیده‌اند و این مطلب را تبیین کرده‌اند که ارتباط مردم و مشایخ ناگسستنی است. با وجود این همسانی‌ها، تفاوت‌هایی هم در سطح فکری دو مؤلف دیده می‌شود. تنوع و گستردگی بیشتر رساله قشیریه و تعدد مصداق‌ها و شاهدمثال‌ها نسبت به کشف‌المحجوب و نیز، برجسته‌تر بودن وجه نظری اثر هجویری از جمله این تمایزهاست. همچنین، هجویری به کراماتی چون: گفت‌وگو با خداوند و نقش



بررسی، تحلیل و مقایسه کرامات در کشف‌المحجوب هجویری و رساله قشیریه  
بستن عبارت بر بدن شیخ متوفی اشاره کرده و در اثر قشیری از کراماتی چون: اطلاع از  
غیب، تصرف در اشیاء، گفت‌وگو با درخت و مرگ و حیات ارادی یاد شده است.

## منابع و مأخذ

### الف) کتاب‌ها

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد دشتی، قم: مؤسسه قرآن و نهج البلاغه.
- ۲- ابن عربی، محی‌الدین، (۱۳۹۲ق)، الفتوحات المکیه، به کوشش عثمان اسماعیل  
یحیی، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- ۳- ابن فارس، ابوالحسین احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغه، قم: مکتب  
الاعلام الاسلامی.
- ۴- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۳۵۳ق)، تفسیر القرآن العظیم، قاهره: طبعه المصر.
- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۸ق)، لسان‌العرب، بیروت: دارالاحیاء.
- ۶- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، نفحات‌الانس، تصحیح محمود عابدی، چاپ سوم،  
تهران: مؤسسه اطلاعات.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، رساله قشیریه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ  
چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- گوهرین، صادق، (۱۳۸۸)، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۸، تهران: زوار.
- ۱۰- مکی، محمد، (۱۹۶۱م)، قوت‌القلوب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۱- نسفی، عزیزالدین، (۱۹۶۲م)، الانسان‌الکامل، به کوشش ماریژان موله، با پیش-  
گفتار هانری کربن، ترجمه مقدمه از ضیاء‌الدین دهشیری، پاریس: Institut d'Etudes  
Iranienes de l'Université de Paris
- ۱۲- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۰۴)، کشف‌المحجوب، به تصحیح والتین  
ژوکوفسکی، لنینگراد: مطبعه دارالعلوم اتحاد جماهیر شوروی.
- ۱۳- هلالی، عماد، (۱۳۸۶)، العبدالعالم، قم: بوستان کتاب.

### ب) مقالات

- ۱۴- انصاری، زهرا، (۱۳۹۱)، طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی، مجله مطالعات عرفانی، شماره ۱۶، صص ۷۸-۵۳.
- ۱۵- جلیلی، رضا، (۱۳۹۷)، تحلیل و مقایسه کیفیت کرامات ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید با کرامات شیخ احمد جام در مقامات ژنده‌پیل، مجله جستارنامه ادبیات تطبیقی، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۳۴-۱۱۹.
- ۱۶- حقی، مریم، (۱۳۹۷)، شیوه‌های کرامت شفابخشی در متون نثر عرفانی، مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۱۴، شماره ۵۳، صص ۱۵۴-۱۲۱.
- ۱۷- روستا، سهیلا و رضی، احمد، (۱۳۹۰)، نظام داستان‌پردازی در حکایت‌های کوتاه کشف‌المحجوب، مجله ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال ۲، شماره ۴، صص ۸۷-۱۱۳.
- ۱۸- صادقی شهپر، رضا، (۱۳۸۹)، صور نوعی کرامات اولیاء در میان معجزات و قصص انبیاء، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی تهران جنوب، سال ۶، شماره ۱۹، صص ۱۰۷-۷۹.
- ۱۹- محمدزاده، مریم، (۱۳۹۳)، صور نوعی کرامات منسوب به اولیاء در کشف‌المحجوب و ترجمه رساله قشیریه، کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی، صص ۱۶۳۱-۱۶۲۲.
- ۲۰- نیکویی، علیرضا و بخشی، اختیار، (۱۳۸۹)، مفهوم فراست در گفتمان عرفی و عرفانی، مجله ادب‌پژوهی دانشگاه گیلان، شماره ۱۳، صص ۲۸-۷.
- ۲۱- وثاقتی جلال، محسن، (۱۳۹۶)، شگردهای هجویری برای باورپذیری حکایت‌های شگفت‌انگیز کشف‌المحجوب، مجله عرفانیات در ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی همدان، شماره ۲۵، صص ۱۴۱-۱۲۱.